

مکاسب محرمه / کم فروشی

بسم الله الرحمن الرحيم

تطفیف (کم فروشی)

بحث در تطفیف و بخش در معامله بود و اشاره کردیم که تا حدی این بحث با مباحث دیگری که در مکاسب محرمه آمده تفاوت دارد و تفاوتش هم در این است که تطفیف و بخش امری در خود معامله برمی گردد و به نحوی از محرمات در معامله است نه اینکه بگوییم کسب به حرام است قبل از اینکه بحث کسب به حرام در بیاید خود معامله الان یک وجه محرمی پیدا می کند با ورود تطفیف و اینکه به شکل تطفیف است .

اطلاق « تکسب » بر « تطفیف »

ولی تصور هم می شود تطفیف در عین اینکه یک کیفیت محرمه ای در خود معامله است تکسب هم به او تعلق بگیرد. مثلاً در ساخت مجسمه و اینها ، آن یک امر ذاتی و محرم است ولی کیفیت معامله نیست تزئین یا ساخت مجسمه و امثال این ها خودشان یک فعل محرم هستند که آن وقت معامله به آن تعلق می گیرد.

اما تطفیف اصلاً کیفیتی است در معامله که کیفیت معامله را محرم می کند در عین حال می تواند تکسب و معامله هم به خود او تعلق بگیرد به این شکل که کسی اجیر شود برای اینکه برود و مامور فروش در جایی بشود با این شرط و قید که کم فروشی کند مثلاً یک ترازوی اشتباهی را تنظیم کرده اند و او هم اجیر شده با این ترازو چیزی بفروشد از این حیث در این جا مطرح شود. و آلاً از حیث اول همانطور که اوایل ورود مکاسب محرمه هم عرض کردیم آداب معامله آداب الزامی و آداب ترجیحی خودش چیزی است که در جاهای دیگر باید بحث شود .

حرمت « تطفیف » در معامله

پس وقتی می گوئیم تطفیف مورد بحث قرار می دهیم دو حیث دارد یک حیث اینکه خود او در معامله کیفیت محرمه ای است. و یکی اینکه معامله به او تعلق می گیرد. ما اینجا از حیث دوم بحث می کنیم حیث اول آن هم به عنوان مقدمه این جهت مطرح است نه از حیث آن کیفیت معامله ، به هر حال تفاوت تطفیف با موارد دیگر از این حیثی است که عرض کردم. خود عمل که در آن جایی هم که می گوئیم ساخت مجسمه و اینها خود عمل حرام است تفات آن حرام با این حرام این است که آن حرام عمل ذاتاً محرمی است که کار به معامله ندارد ولی تطفیف اصلاً حرمتش از باب این است ، در معامله و تطفیف در معامله معنا پیدا می کند این تفاوت را ما می گوئیم .

ادله حرمت « تطفیف »

حرمت تطفیف و اینکه حتی از گناهان کبیره است امر مورد اتفاق است و ادله اربعه بر آن قائم شده است.

الف. آیات اول سوره مطففین

اولین دلیل همان آیات است که شش الی هفت آیه در اینجا است که آیه سوره مطففین را ملاحظه کردید که خواندیم ویل للمطففین الذین..... که ملاحظه کردید .

آیه دوم آیه سوره هود آیه ۸۱ و ۸۲ این آیه با دو آیه ای که بعد خواهیم خواند مربوط به قصه حضرت شعیب است و سه تا از این آیات مربوط به نقص در مکیال و میزان مربوط به چیزی است که به حضرت شعیب وحی شده، حضرت شعیب هم پیامبر بزرگی بود و معاصر حضرت موسی بود و قصه حضرت موسی و شعیب معلوم است .

ب. آیات ۸۱ و ۸۲ سوره هود

از این آیاتی که در سوره هود و اعراف وارد شده معلوم می شود که در زمان حضرت شعیب این امر، نقص در مکیال و میزان یک امر رایج و سنت متداولی شده بوده است و به همین دلیل در چند جا دستوراتی که به او وحی شده و ایشان به مردم ابلاغ می کردند یک تأکید ویژه ای روی بحث تطفیف وارد شده و نشان می دهد که آن وقت این امر متداول شده بوده و آیه این است و « الی مدین اخاهم شعیباً قال یا قوم اعبدوا الله ما لکم من اله غیره و لا تنقصوا المکیال و المیزان انی اراکم بخیر و انی اخاف علیکم عذاب یوم محیط . و یا قوم اوفوا المکیال و المیزان بالقسط و لا تبخسوا الناس اشیاءهم و لا تعثوا فی الارض مفسدین ».

چند تأکید در این آیه در خصوص این مسأله آمده ، در این آیه نکاتی که وجود دارد روشن است.

اهمیت نهی تطفیف

اولین نکته هم این است در کنار امر به عبادت خدا قرار گرفته یا نهی از نقص در مکیال و میزان را در کنار امر به عبادت قرار داده اینکه چیزی در کنار یک ، مثل عبادت یا شرک قرار گیرد این نشان دهنده اهمیت آن است یکی از وجوهی که می شود به آن استناد کرد برای اهمیت یک تکلیف ، که در کنار عبودیت و این ها قرار گیرد نظیر آنچه که در احسان به والدین آمده است « قضی ربک ان لا تعبدوا الا اياه و بالوالدین احساناً » این نشان می دهد که احسان به والدین از یک اهمیت ویژه ای برخوردار است و این یک جهت است. مهم است که بعد از آن قرار دارد معنای عام عبادت است یعنی اطاعت خدا در کنار اصل بندگی خدا می گوید مکیال و میزان را کاهش نده یعنی این قدر این مهم است و از دستورات خداست همه اینها به عبادت ربط دارد

رواج « تطفیف »

یک جهت هم اینکه در کنار هم قرار گرفتن با این موضوع از یک سو نشان دهنده اهمیت این تکلیف است و از طرف دیگر نشان دهنده این است که در آن زمان رواج داشته و به خاطر رواج و تداول این قصه است که بر آن

تأکید شده است. این دو جهتی است که در تقارن این دستور با دستور به بندگی وجود دارد و آن چیزی که ما بحث کردیم.

تزاحم و تعیین اولویت در افعال

فقه‌های ما در بحث تزاحم گفته اند که اهم و مهم می‌کنیم و اهم را بر مهم مقدم می‌داریم اما ملاک‌های اینکه چه می‌شود یک امری اهم باشد و یکی مهم این فی الجمله در فقه بحث شده است. جای بحث‌های بیشتری است، فی الجمله که می‌گوئیم این است که در محرمات، کبایر و صغایر تا حدی روشن است کبایر تا حدی مقدم بر صغایر است ولی در خود کبایر چه طور است یک مقدار نیاز به بحث بیشتری دارد یا در خود صغایر یا در واجبات باز همین طور. تعیین سلسله مراتب واجبات و محرمات این کاری است که کم و بیش انجام شده و باید تکمیل شود و البته امر بسیار مهمی است.

ثمره بحث

ثمره اش هم یکی در تزاحم ظاهر می‌شود و یکی هم در برنامه ریزی‌های اجتماعی یا فردی ظاهر می‌شود وقتی که ما می‌خواهیم در جامعه حاکم یا کسانی می‌خواهند برنامه بریزند برای مسائلی، برای تعلیم و تربیت مردم تنظیم مسائل دینی جامعه، اولویت‌های برنامه‌ای این‌ها چی است بر چه چیزی بیشتر باید تأکید کرد. در مقام ارزیابی هم این امر مهم است وقتی بخواهیم ارزیابی کنیم دینداری مردم را کدام از این‌ها اهمیت بیشتری دارد ضریب این‌ها چقدر است اندازه و تأثیر و اهمیت این‌ها چقدر است این یک بحث مهمی است که من در حاشیه به آن اشاره کردم.

بنابراین هم تکالیف ما هم برنامه ریزی و هم در ارزیابی‌ها هم در بحث تراحمات تعیین سلسله مراتب تکالیف واجب و حرام و حتی مستحب و مکروه و تعیین وزن آنها و نسبت آنها به همدیگر که وزنشان مساوی است یا کم یا زیادی دارد این تعیین اولویت‌ها سلسله مراتب واجبات و محرمات و مستحبات و مکروهات کاری است که بسیار لازم است در تزاحم در برنامه ریزی در سنجش دینداری این نوع موارد خیلی ارزش دارد کم و بیش انجام شده و باید تکمیل شود. حالا در آن جا وقتی می‌خواهیم بگوئیم که، چطوری می‌گوئیم که این مهمتر از آن است این شاخص‌هایی دارد تا آن جایی که من ذهنم می‌آید هفت الی ده ملاک می‌شود آورد برای اینکه بگوئیم این اهم است نسبت به خیلی چیزهای دیگر یا اهمیت خیلی بالایی دارد یکی از آنها همین بیان قرآن است در کنار یک تکلیف مثل عبادت و شرک قرار دهد.

ذکر تعالیم انبیاء جهت تأکید

در تعالیمی که انبیاء داشتند سوره هود، سوره شعراء و سایر این دو، سه سوره، این‌ها جایی است که تسلسل تاریخی، تعداد انبیاء را نام برده و تعالیم هر کدام را اشاره ای کرده یعنی خطوط اصلی هر پیامبری در سوره هود و

شعراء و سلسله انبیاء را بر شمرده است و به یک شکل تسلسل تاریخی آنها را متعرض شده در هر کدام به یک تعالیم آنها اشاره کرده و نمونه ای از تعالیم انبیاء را آورده است. آن نمونه ها معمولاً تأکیداتی است که بر یک اموری داشته اند که در زمان خودشان مورد ابتلاء بوده مثلاً حضرت لوط روی چیزی تأکید دارد برای اینکه آن مورد ابتلاء مردمش بوده و در این سه ، چهار آیه ای که مربوط به حضرت شعیب است بحث نقص مکیال و میزان مطرح شده معلوم می شود که این امر رایج و متداول بوده است.

تطفیف محرمه کبیره

نکته بعدی هم در این جا این است که ، در این جا به صراحت هم نهی آمده ، در این جا که لا تنقصوا المکیال و میزان و هم بر وعده عذاب آمده که این در حد صراحت است که این امر از محرمات است و محرمات کبیره است ، لا تنقصوا المکیال و میزان انی اراکم بخیر و انی اخاف علیکم عذاب یوم محیط .

که ظاهرش این است که عذاب یوم محیط مترتب بر نقص در مکیال و میزان می شود و لذا هم نهی دارد و هم وعده عذاب دارد این هم در این جهت که ظاهرش هم حرمت است و آن هم محرمه کبیره بودنش. و از جهت دیگر در این آیه شریفه چند بیان آمده که سه بیان و سه تأکید آمده ، تأکید که خیلی بیشتر است ، سه تعبیر راجع به این قصه یکی « لا تنقصوا المکیال و میزان » است و یکی « اوفوا المکیال و میزان بالقسط » است و یکی هم « لا تبخسوا الناس اشیاءهم » است. این سه تا بیان است که در مورد تطفیف است همراه با آن تأکیداتی که در آن آیه است. این هم به هر حال سه بیان است و هم تأکیدات زیادی است که یکی همان است که در کنار عبودیت بود دیگری هم همین است که وعده عذاب داده شده آن هم عذاب شدیدی و تکرار شده و آخر هم می فرماید و « لا تعثوا فی الارض مفسدین » ، نقص مکیال و میزان را جزء افساد و فساد به شمار آورده و این هم تنوع تعابیر و تأکیدات مکرری است که در آیه نسبت به این مسأله ملاحظه می شود.

« مجاز عقلی » در « لا تنقصوا المکیال و میزان »

نکته دیگری هم در « لا تنقصوا المکیال و میزان » وجود دارد (نکته ادبی) که مجاز عقلی در این جا وجود دارد ، که « لا تنقصوا المکیال و میزان » که نقص را به وسیله کیل و وزن نسبت داده در حالی که نقص در مکیال و موزون است منتهی چون مکیال و موزون با آن مکیال و میزان سنجیده می شود مثل همان جری المیزاب است .

مقصود آیه این است که چیزی را که می دهد آن را کم نگذارد آن شیء مقصود است ، دستکاری کرده است ولی همیشه هم این طور نیست ممکن است دستکاری در آن نکرده باشد ولی آن را هم دربرمی گیرد. آیه کاری به آن ندارد ، مقصود آیه نقص در مکیال و موزون است یعنی جنسی است که فروخته و نقص را نسبت به مکیال و میزان داده و این از باب مجاز عقلی است جری المیزاب است که جریان با آب باران ، جریان اسناد دارد به آب باران ، ولی چون این آب باران در میزاب (ناودان) جریان دارد جریان را اسناد می دهند الی غیر ما هو له .

« مجاز عقلی » برای تأکید

این مجاز عقلی از چیزهایی زیبای ادبیات و معنای بیان است که در همه زبانه‌ها وجود دارد. این هم از نوع مجاز عقلی است که نقص مال، مکمل و موزون است ولی چون این را با مکمل و میزان می‌سنجند نقص را به آن نسبت داده است. اینکه چرا اسناد الی غیر ما هو له می‌دهند وجوهی دارد که در معانی بیان بعضی بیان شده است، وجوهش را نمی‌شود منحصر کرد که مختصر آمده، مطول آمده، آن وجهش، گاهی می‌گویند تأکید است. جری المیزاب که می‌گویند یعنی وقتی می‌خواهد تأکید کند خیلی اینجا آب جریان پیدا کرده است می‌گویند خود ناودان به حرکت درآمده، خیلی وقتها برای تأکید است گاهی هم ممکن است نکات دیگری باشد مثلاً ممکن است بگوئیم که این جا هم تطفیف و این ها، چون یکی از شیوه‌های این بود که دستکاری می‌کردند وسیله آن وزن را، این را به آن نسبت داده برای اینکه در آن دخل و تصرفی می‌کردند و کلاه سر طرف بگذارند. ممکن است این باشد و در این حال ممکن است تأکید هم باشد.

مفهوم « اِنِّیْ اُرَاکُم بِخَیْر »

نکته دیگر هر چند با بحث فقهی ما ربطی ندارد « اِنِّیْ اُرَاکُم بِخَیْر » است که وسط این جمله‌ها یک جمله « اِنِّیْ اُرَاکُم بِخَیْر » آمده است با اینکه قوم شعیب ظاهراً مشمول عذاب شدند و نجات هم پیدا نکردند و آغاز رسالت در بین این تعالیمی که داده می‌فرماید « اِنِّیْ اُرَاکُم بِخَیْر »، من شما را خوب می‌دانم و این تعالیم را به شما می‌دهم این برای این است که زمینه سازی کند و شفقت و مهربانی خودش را در مقام تبلیغ و ارشاد نشان دهد و ترغیب کند آنها را به سمت اطاعت، این طور تعبیری در بین این تعابیر آورده که « اِنِّیْ اُرَاکُم بِخَیْر » و هم سایر تعابیری که این جا وجود دارد که اصولاً در این جاها اعتماد سازی و جلب نظر و این نوع ترغیب و تشویق است برای پذیرش دعوت و در کنار آن اندازهایی که در این جا است نوعی تبشیر و اعتماد سازی وجود دارد.

رواج تطفیف موجب فساد

نکته دیگر در این آیه (نکته ادبی و اجتماعی) و « لَا تَعْتَوُوا فِی الْاَرْضِ مَفْسِدِیْنَ »، دنبال افساد نروید، در حقیقت می‌فرماید این تطفیف اگر سنت شد و رواج پیدا کرد افساد در زندگی اجتماعی است افساد و ایجاد فساد در زندگی اجتماعی یک موردش ممکن است این طور چیزی نباشد ولی اگر مثل زمان حضرت شعیب شود و تداول پیدا کند در حقیقت یکی از نظامات که همان نظام اقتصادی باشد آن را تهدید می‌کند و روشن هم است زندگی بشر بر همین امر استوار است و اخلال در آن نوعی افساد در زندگی اجتماعی است و این نوع تعالیم و دستورات نشان دهنده این است که همین امور دنیوی که انسان فکر می‌کند ربطی به آنجا ندارد همه در مسیر آخرت و

سعادت انسان ربط دارد و بین این ها و آن چه که در آن جهان اتفاق می افتد ارتباط وجود دارد و تا آنجا هم که این ارتباط داشته باشد دامنه ی شمول دین وجود دارد که این هم حالا در جای خودش بحث کردیم .

طلبه :

استاد : ولی مجازات افساد نه ، آن خاص به آن چی هست ، ظاهراً نمی شود ، قطعاً نمی شود لا تعثوا فی الارض مفسدین .

طلبه :

استاد : و یک بحث دیگری که در این آیه شریفه هست این است که در این آیه دو تعبیر راجع به این قصه آمده تعبیر تطفیف نیست ، نقص آمده و یکی هم بخش آمده و لا تبخسوا الناس اشیاءهم که بخش را هم که تعبیر کردند می گویند می گویند نقصان الحق گاهی می گویند النقص و الظلم گاهی هم می گویند نقصان الحق ، بخش به معنی نقصان الحق است ابتدای آیه آمد لا تنقصوا المکیال و المیزان که نقص را به نحو مجلز عقلی به مکیال و میزان نسبت داده در انتهای آیه به بخش آمده که همین معنا را داردمنتهی نقصان حق است در آن ، نقصلن حق است یعنی ظلم بودن در خود آن مفهوم دخالت دارد آن نقص ، ظلم بودن و این ها در خود مفهوم دخالت ندارد ما از فضای بحث استناد کردیم و قرائن استناد کردیم که این نقص یک نقص ظالمانه است کاهش دادن مکیال و موزون ظالمانه است اما بخش این معنا را از این حیث قوی تر افاده می کند که بخش یعنی نقصان الحق یعنی ظلم و این تفاوتی است که این دو مفهوم دارد و هر دو ناظر به یک مطلب است و تفاوت دیگرش این است که آن دیگر مجاز عقلی نیست لا تبخسوا الناس اشیاءهم یعنی همان خود شیء مورد معامله ، مبیع را می گوید ، مبیع که مال اون ها است به خود اون ها نسبت می دهد مال اون ها است این را کم نگذارید لا تبخسوا الناس اشیاءهم اونی که مال خودشان است آن را به ظلم ناقصش نکنید از آن کم نگذارید ، قرار است یک کیلو بگذارید این را ۹۰۰ گرم نگذارید این ۱۰ گرم هم اشیاء آن ها است . این را ناقصش نکنید ولی هر دو یک محتوا را می گوید برای تأکید که تکرار شده لا تنقصوا ... اول است و لا تبخسوا ... آخر است به علاوه سایر تأکیداتی که بود .

طلبه:

استاد: نه ، می گوید ناقص نکنید آن شیء آنها را یعنی آنی که مال آنهاست چیزی از آن را کم نکنید فروختید ده کیلو ، این هم نه و نیم کیلو به آنها ندهید اشیائشان را یعنی ده کیلو مال اوست از آن چیزی کم نکنید گران فروشی آن به عنوان حرام نیست و اینها هم آن را نمی گیرد این کم فروشی است .

طلبه :

استاد: اشیاء که می گوید یعنی آن مبیع منظور ایشان این است منتهی ظاهر آیه این نیست .

طلبه:

استاد: نه فرض این است که در مقام فروش یک کیلو است یعنی یک کیلو فروش وارد می شود یعنی معامله روی یک کیلو آمده ، ده کیلو حالا که می خواهد وزن کند یک چیزی را کم می گذارد .

طلبه:

استاد: نه آن وقتی اشیاء آنها می شود که معامله بشود ، معامله شده به ده کیلو بعد چیزی را از آن کم می کند .

طلبه:

استاد: این بحث شیئی که مال اوست شما کمش نکن ، یعنی از آن چیزی را برداری ، آن یک چیز مجاز است که توی سرش بزنی و چیزی کم کنی ، آن در مقام معامله است اینجا الآن این اشیاء هم چون نسبت به آنها داده ، چون مفروض آن است که معامله شده حالا در مقام اداء دارد کمش می کند جنس را کم و اشیاء را کم می کند و مفروض این است که معامله ای است شیء شده معامله او ، حالا او کمش می کند .

طلبه:

استاد: فاصله برای تأکید است دوجمله باشد ولی تأکید است لاتبخسوا .. یعنی چیزی را که فروخته ای و حق اوست حقش را کم نکن ، البته این در مبیع می آید ممکن است در ثمن هم بیاید . ممکن است پولی را که می خواهد بدهد آن را هم می گیرد سکه ای باشد این وزنی باشد ولی سکه ای که طور دیگریست را داده و چیزی کم است ولی غیر از این چیز دیگری نمی گیرد .

طلبه :

استاد: غیر مکیل و موزون را بحث می کنیم .

طلبه:

استاد: شیء او باید بشود اگر شیء او شده از آن کم نکنید چه ثمن و چه مثنی ، این هم یک مطلب . نکته دیگر این است که این آیه شریفه تفاوت دیگری که بین لاتنقصوا و لاتبخسوا است این است که لاتنقصوا المکیال و المیزان در آن معاملاتی که کیل و وزن دارد به آن اختصاص دارد ولی لاتبخسوا الناس اشیاءهم اعم است چون وقتی انسان چیزهایی را می فروشد گاهی کیل می کند گاهی وزن می کند و گاهی می شمارد مثلاً تعداد تخم مرغ ، یا متر می کند أعدّ است چیزهایی امثال اینهاست آن لاتنقصوا المکیال و المیزان مربوط به وزن است اگر بخواهیم آن را تسری بدهیم به سایر چیزها باید القاء خصوصیات بکنیم که قطعاً هم القاء خصوصیت می شود ولی لاتبخسوا الناس اشیاءهم اعم است و چیزی که مال اوست چه به کیل باشد اعدّ باشد ، وزن و متر باشد هرچه باشد آنی که چی شده آن را کم نگذار ، این هم تفاوتی است که در این دو تاست .

طلبه:

استاد: در تأویلات آیه و اینها آن می شود من ذیل این آیات روایاتش را ندیدم ولی تأویلات ظاهر آیه که نیست ولی تأویلات می شود مثلاً شما اگر امین دیگری هستید یا وظیفه ای دارید در قبال جامعه ، آن حقی دارد بر شما ،

اگر شما حق آن را برن دارید گویا بخشی اینجا انجام شده چرا می شود تأویلات می شود ولی ظاهر همین است و این یک مطلب دیگر است .

طلبه:

استاد: این بخش و تطفیف و اینها همه در کمیت است . ظاهرا نمی شود .

طلبه:

استاد: ظاهرش این طور است لاتنقصوا المکیال و المیزان ، لاتبخسوا الناس

طلبه:

استاد: نمی دانم می شود این اندازه شمول داد ، باید روی آن تأمل بیشتری کنیم ولی ظاهرش این است که مربوط به همان اصل کمیت است نه کیفیت .

نکته دیگری که در این آیه است یا قوم أوفوا المکیال والمیزان بالقسط که بین دو تا نهی یک امری وارد شده که امر به وفا به کیل و وزن است و عدالت یعنی همانی که شما فروختید همان را وفا بکنید او می گفت کم نکنید این می گوید وفا کنید اینها دو روی یک سکه است منتهی یک نکته فنی دقیقی که اینجا مطرح است این نکته فنی و اصولی است در بعضی از تکالیف ، برای این که این نکته هم روشن شود این است که تکالیفی که ما داریم چه تکالیف الزامی ، چه ایجابی چه تحریمی بعضی جاها این طور است که یک تکلیف وجود دارد به انجام کار یا یک تکلیف دارد به ترک کار یا تکلیف ایجاد و الزامی داریم به فعل یا ترک ، منتهی گاهی هم هست که دو تا تکلیف وجود دارد ، غالبا این طور است که فعل یا ترک که دو روی یک سکه است یک تکلیف وجود دارد منتهی امر به شیء نهی از ضد می کند یا نمی کند ، از نظر شرعی محل بحث است معمولا هم می گویند نمی کند یا نهی از چیزی امر به ضدش نیست مگر این که در حد عقلی ، عقل یک ملازمه ای می فهمد ولی در حدیست که عقل بار می کند ، شرعا یک حکم نیست دو تا حکم است . در این جا هم الآن این یک نوع است ولی یک مواردی هم هست که یک تکلیفی اهمیتش اقتضا بکند که دو تکلیف نسبت به یک چیز باشد مثلاً گاهی در مستحبات و مکروهات هست که فعل یک کاری مستحب باشد و ترک آن مکروه باشد ، این دو حکم می شود ، فعلش مستحب و ترکش مکروه است مثلاً در تهنک این طور است که مستحب است تهنک و ترکش هم مکروه است ولو خیلی از مستحبات هست که این طور نیست که خودش مستحب است اما ترکش مکروه است این دیگه نیست مکروهیت تبعی عقلی وجود دارد ولی مکروهیت شرعی مستقلی باشد نیست ، یا مثلاً در مکروهات گاهی این طور است ، در محرمات مثلاً در نماز فعل نماز واجب است و ترکش حرام است ، یعنی دو تکلیف است ، ترکش حرام است نه این که حرمت تبعی داشته باشد یک مفسده ای در آن است ولی خیلی وقتها هم این طور نیست . اینجا چون دو گونه است از یک طرف داریم لاتنقصوا المکیال و لاتبخسوا الناس ، ویل للمطففین ، این یک بیان است که در این آیه و آیات دیگر آمده و یک بیان دیگری أوفوا المکیال است که در این آیه و دو آیه دیگر أوفوا المکیال یا أوفوا

الکیل آمده ، این می گوید و با ظاهر اوفوا این است که واجب است وفاء به کیل یعنی این که به طور کامل آن را که فروختی اداء کنی ، آن می گوید که کاهش دادن حرام است نباید انجام بدهی ، اینجا یک سوال این است که اینها دو تکلیف است یا این که نه یک تکلیف است برای تأکید دو طرفش را آوردند ؟ سوال دوم این است که اگر یک تکلیف باشد تکلیف اصلی کدام است اوفوا است یا لاتنقصوا است ؟

طلبه :

استاد : ممکن است در نزاحمات و .. تأثیری بگذارد

طلبه:

استاد: همین طوری ثواب نمی دهند مگر این که قصد قربت بکند .

طلبه:

استاد: باید قصد قربت بکند ، آن نهی بیشتر برای دفع عذاب است الا این که قصد قربت بکند و این را مستندش بکند . در توصل حتی در امرش هم اینگونه است اگر تکلیف را انجام می داد .

این دو سوالیست که در هر جایی - این یک قاعده کلی است - خیلی از واجبات و مستحبات و مکروهات و محرمات هست که یک طرف وجوبیش امر تعلق گرفته و به طرف مقابلش نهی تعلق گرفته و این سوال در آنجا مطرح است که هر جایی از این قبیل باشد که کم نیست در اخبار و احادیث و در قرآن هم هست هر جایی که دو طرف قصه امر باشد ، یک طرف امر و طرف دیگر نهی داشته باشد ، آنجایی که امر داشته باشد در لیست واجبات می آید ، اگر یک طرف نهی باشد در لیست محرمات می آید اما آنجایی که هم امر دارد و هم نهی ، این سوال مطرح می شود آثاری هم دارد از جمله این که مثلاً اگر کسی در اجتماع امر و نهی در کفایه دارد بعضی نهی را مقدم می دارند ، این جاهایی که نزاحم هست این مسأله تأثیر دارد و هر جایی که از این قبیل باشد با دو سوال مواجه هستیم ، یک سوال این است که دو تا تکلیف است ، دو تا تکلیف بودن خیلی ثمره دارد مثلاً وقتی دارید عقاب می شوید دو تا دارید عقاب می شوید یا یک تکلیف است ، این که خیلی ثمره دارد ، سوال دوم که علی سبیل الترتیب مطرح می شود علی فرض کونه تکلیفاً واحداً آیا این تکلیفی ایجابی است یا تحریمی ، استجابی است یا تنزیهی ، این دو سوال است که هر دو اینها ثمره دارد .